

رابطه سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و هوش هیجانی با خودناتوان‌سازی □

The Relationship between Perceived Parenting Styles, Emotional Intelligence and Self-Handicapping □

Kazem Zabihollahi ✉

Masud Gholamali Lavasani, Ph.D.,

Javad Ejei, Ph.D.

کاظم ذبیح‌اللهی *

دکتر مسعود غلامعلی لواسانی *

دکتر جواد اژه‌ای *

Abstract

The aim of this study was to investigate the relationships between perceived parenting styles and emotional intelligence and self-handicapping. For this purpose, the Perception of Parents Scale (POPS) Emotional Intelligence Scale and the Self Handicapping Scale (SHS) were completed by 420 4th-grade high school students (220 females and 200 males) in Tehran who were selected through cluster random sampling. The data were analyzed using Pearson correlation coefficient and step-wise regression analysis. The results indicated that perceived parenting styles and emotional intelligence had significant negative correlation with self-handicapping. The step-wise regression analysis also suggested that among perceived parenting styles and emotional intelligence subscales, perception of mother's warmth, perception of father's involvement and emotion utilization are the best predictors of self-handicapping. In general, it can be concluded that through increasing warmth and involvement in parenting and also instructing the emotional intelligence skills one can decrease the harmful consequences of self-handicapping behavior.

Keywords: self-handicapping (behavioral and claimed), perceived parenting styles, emotional intelligence

چکیده

هدف مطالعه حاضر، تعیین رابطه سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و هوش هیجانی با خودناتوان‌سازی بود. برای این منظور از طریق نمونه‌گیری تصادفی خوشه‌ای ۴۲۰ دانش‌آموز پایه چهارم دبیرستان‌های شهر تهران (۲۲۰ دختر، ۲۰۰ پسر) انتخاب شدند و مقیاس فرزندپروری ادراک شده، مقیاس هوش هیجانی و مقیاس خودناتوان‌سازی را تکمیل کردند. داده‌ها به وسیله ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون گام به گام مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. نتایج نشان داد که سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و هوش هیجانی با خودناتوان‌سازی و خرده مقیاس‌هایش رابطه منفی معنادار دارند. نتایج تحلیل رگرسیون گام به گام نشان داد که از میان سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و مؤلفه‌های هوش هیجانی، ادراک از مهرورزی مادر، ادراک از مشارکت پدر و بهره‌وری از هیجان‌ها بهترین پیش‌بین‌های خودناتوان‌سازی هستند. در مجموع، یافته‌ها بیانگر آن است که می‌توان از طریق محبت و مشارکت بیشتر والدین، در امر فرزندپروری و آموزش مهارت‌های هوش هیجانی از آثار زیانبار رفتار خودناتوان‌سازی جلوگیری به عمل آورد.

کلیدواژه‌ها: خودناتوان‌سازی (رفتاری و ادعایی)، سبک‌های فرزندپروری ادراک شده، هوش هیجانی

□ Department of Education Psychology and Counseling
University of Tehran, I. R. Iran.
✉ Email: kazem.zabihollahi@gmail.com.

□ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۳/۲۹ تصویب نهایی: ۱۳۹۱/۳/۷
* گروه روانشناسی تربیتی و مشاوره دانشگاه تهران

● مقدمه

یکی از مسائل مهم در نظام‌های آموزشی وجود دانش‌آموزان و دانشجویانی است که با وجود عدم مشکل هوشی و توان یادگیری، پیشرفت مورد انتظار در تحصیل را ندارند و حتی در برخی موارد دچار مشکل آموزشی شده و اخراج می‌شوند. خودناتوان‌سازی می‌تواند به این سؤال‌ها پاسخ دهد که چرا بعضی از دانش‌آموزان درخشان و تیزهوش پیشرفت ندارند؟ چرا بعضی از دانش‌آموزان به وسیله بازخورد شکست برانگیز می‌شوند و به مبارزه با آن دست می‌زنند در حالی که بعضی دچار درماندگی می‌شوند (حیدری، ۱۳۸۹).

«خودناتوان‌سازی»^۱ هر عمل یا انتخاب زمینه عملکردی است که فرصت بیرونی کردن شکست و درونی کردن موفقیت را افزایش می‌دهد. فرد خودناتوان‌ساز در مسیر ارزشیابی خود، موانعی را به وجود می‌آورد که بتواند شکست احتمالی خود را به موانع نسبت دهد و از این طریق حرمت خود خویش را حفظ نماید (برگلاس و جونز، ۱۹۷۸). عمل خودناتوان‌سازی زمانی روی می‌دهد که فرد نسبت به توانایی‌اش برای موفقیت مردد است و یا زمانی که از تلویحات ادراک شده شکست مورد انتظار می‌هراسد (لیری و شپرد، ۱۹۸۶). افراد خودناتوان‌ساز به دنبال شرایطی هستند که در آن نسبت دادن شکست به توانایی‌شان دشوار باشد و در جستجوی موقعیت‌هایی هستند که فقط موفقیت‌ها بتوانند به حرمت خود ارتباط داده شوند. اگرچه استفاده از برخی خودناتوان‌سازها ممکن است احتمال شکست را افزایش دهد، افراد خودناتوان‌ساز در صدد شکست خوردن بر نمی‌آیند بلکه تضمین می‌کنند که شکست بتواند توجیه شود (برگلاس و جونز، ۱۹۷۸). انگیزه افراد از خودناتوان‌سازی هم حفاظت کردن از حرمت خودشان و هم دستکاری کردن ادراک دیگران از توانایی‌شان می‌باشد (رودولت و هس، ۲۰۰۵؛ اوردان و میدگلی، ۲۰۰۱). بنابراین، خودناتوان‌سازی راهبردی ناهنجار در نظر گرفته می‌شود که در کوتاه مدت تصور از خود را حفاظت می‌کند، در حالی که احتمال شکست مستمر در دراز مدت را که می‌تواند به تمام حوزه‌های زندگی تعمیم یابد، افزایش می‌دهد (کاوینگتون، ۲۰۰۰؛ مارتین، مارش، و دبوس، ۲۰۰۱). یوسال و کنی (۲۰۱۲) نیز عقیده دارند که خودناتوان‌سازی در کوتاه‌مدت موجب افزایش

حرمت خود می‌شود، اما خودناتوان‌سازی‌های مکرر در بلندمدت کاهش سطح حرمت خود را در پی خواهد داشت.

خودناتوان‌سازی می‌تواند به دو شکل «رفتاری»^۲ و ادعایی^۳ باشد (رودولت، و تراگاکیس، ۲۰۰۲). خود ناتوان سازی رفتاری به اعمال عمدی، قابل مشاهده و اغلب بیرونی گفته می‌شود که مستقیماً بر عملکرد تأثیر می‌گذارد، در حالی که خودناتوان-سازهای ادعایی درونی و اتفاقی هستند و لزوماً شانس عملکرد مطلوب را کاهش نمی‌دهند، بلکه بیشتر به عذر تراشی محدود می‌شوند (مور، ۲۰۰۶؛ رودولت، ۱۹۹۰؛ برگلاس، ۱۹۹۰). برای مثال، تلاش ناکافی و یا مصرف دارو، خودناتوان‌سازی از نوع رفتاری و ادعای داشتن تنیدگی یا خلق بد، خودناتوان‌سازی از نوع ادعایی است (آرکین، و بامگاردنر، ۱۹۸۵).

پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که خودناتوان‌سازی با سازه‌های روانشناختی و شناختی همبستگی دارد. «حرمت خود» (رودولت، ۱۹۹۰)، «ترس از شکست» (رودولت و هیل، ۱۹۹۵)، افسردگی، اضطراب و تنیدگی (ساهرانک، ۲۰۱۱)، عذر تراشی (هایجینز و همکاران، ۱۹۹۰)، سبک فرزندپروری (حیدری، دهقانی، و خداپناهی، ۱۳۸۸؛ وانت، و کلیتمن، ۲۰۰۶؛ هیرابایاشی، ۲۰۰۵؛ گریون، سانتور، تامپسون، و زورف، ۲۰۰۰)، و پیشرفت تحصیلی (توماس، و گادبویس، ۲۰۰۷) از جمله متغیرهای مرتبط با خودناتوان‌سازی هستند.

از متغیرهایی که با خودناتوان‌سازی مرتبط است و می‌تواند بیش‌تر نسبت به این متغیر فراهم آورد، «سبک فرزندپروری»^۴ است (حیدری و همکاران، ۱۳۸۸؛ وانت و کلیتمن، ۲۰۰۶؛ هیرابایاشی، ۲۰۰۵؛ گریون و همکاران، ۲۰۰۰). برخی مطالعات نشانگر آن است که ادراک کودک از سبک فرزندپروری والدین با نگرش‌های خود والدین در مورد سبک‌شان متفاوت است. بر این اساس، گروونیک و همکارانش (۱۹۹۷) فرزندپروری ادراک شده را مشتمل بر سه بعد دانسته‌اند: بعد «مشارکت» که به معنای توجه مثبت والدین به کودک و میزان وقتی است که برای او می‌گذارند و به طور فعال در فعالیت‌های روزانه با او مشارکت می‌کنند و از آنها آگاهند؛ بعد «حمایت از خودپروری» که به معنای ارزش قائل شدن والدین به دیدگاه فرزند و استفاده آنان از فنونی است که انتخاب، خودآغازگری، تصمیم‌گیری و حل مسئله را در کودک تقویت

می‌کند؛ و در نهایت بعد «مهرورزی» که به معنای پاسخگو، حساس، توجه‌کننده، مشوق، استوار و صمیمی بودن والدین نسبت به فرزندشان است.

برگلاس و جونز (۱۹۷۸) به نقل از حیدری و همکاران، (۱۳۸۸) دو منشأ اولیه برای خودناتوان‌سازی مطرح نمودند: منشأ اول عدم اطمینان به شایستگی خود است که به دلیل وجود سابقه دریافت پاداش‌های تصادفی و غیرمرتبط با عملکرد در فرد ایجاد می‌شود و دومین منشأ خودناتوان‌سازی، سابقه عدم دریافت مراقبت و عشق بی‌قید و شرط است. به اعتقاد گریون و همکاران (۲۰۰۰)، این دو از عوامل رشدی کلیدی هستند که زیربنای تمایل به خودناتوان‌سازی را تشکیل می‌دهند. دلیل آنها برای این ادعا این است که افرادی که دارای چنین سابقه‌ای هستند خودانگاره مثبت، اما نامطمئن را ایجاد می‌کنند و در نتیجه نیاز بیشتری برای حفاظت خود از شکست احساس می‌کنند.

بابی^۵ (۱۹۷۷)، به نقل از وانت و کلیتمن، (۲۰۰۶) بر این باور است که در اوایل دوران کودکی دلبستگی ایمن بین کودک و کسی که از وی مراقب می‌کند می‌تواند کودک را در دوران بزرگسالی در مقابل بسیاری از مشکلات حفاظت کند. او اظهار می‌دارد که میزان کم مراقبت والدینی، پیوند بین والد و فرزند را ضعیف‌تر می‌کند در حالی که دلبستگی ایمن منجر به افزایش خودارزشمندی در بزرگسالی می‌گردد. از آنجا که یکی از دلایل خود ناتوان‌سازی حفاظت از حرمت خود است (رودولت و هس، ۲۰۰۵) و حرمت خود همان احساس ارزشمند بودن می‌باشد (اشمیت و آلیک، ۲۰۰۵) می‌توان گفت که سبک فرزندپروری نقش بسزایی را در ایجاد خودناتوان‌سازی ایفا می‌کند.

سومین متغیر مورد بررسی در این پژوهش، «هوش هیجانی»^۶ می‌باشد. سالوی و می‌یر (۱۹۹۰) هوش هیجانی را نوعی از هوش اجتماعی می‌پندارند که شامل توانایی نظارت کردن بر هیجانات و احساسات خود و دیگران، تمایز قائل شدن میان آنها و استفاده از این آگاهی در جهت هدایت کردن افکار و رفتار فرد، می‌شود.

از بعد نظری، کلی (۱۹۵۵) در نظریه شخصیت خود الگویی را پیشنهاد می‌کند که در آن پیش‌بینی رویدادها یا انتظارات توسط فرد نقش مهمی را در تعیین رفتار او دارد. الگوی او اساساً شناختی است و بر انتظارات، تفاسیر و روان‌بنه که فرد درباره شیوه

کارکرد جهان ادراک می‌کند، تأکید دارد. در الگوی کلی (۱۹۵۵)، رفتار در این فرایندهای شناختی و ادراک فرد از جهانی که در آن زندگی می‌کند، ریشه دارد. از آنجا که خودناتوان‌سازی بیشتر متغیری رفتاری است (مارتین، و همکاران، ۲۰۰۱) و هوش هیجانی متغیری شناختی (بار-ان، و پارکر، ۲۰۰۰)، پس هوش هیجانی می‌تواند در کاهش و یا افزایش استفاده از راهبرد خودناتوان‌سازی مؤثر باشد.

تحقیقات برکت، می‌یر، و وارنر (۲۰۰۴) نشان داده است که هوش هیجانی رابطه منفی و معناداری با ناسازگاری و رفتارهای نابهنجار دارد. برای مثال، هوش هیجانی پایین در مردان با مصرف غیر قانونی مواد و استفاده بیش از حد از الکل همبستگی دارد. این تحقیقات نشان داد که این افراد دارای رفتارهای منحرف بیشتر و ارتباطات اجتماعی ضعیف تری هستند. ترینیداد، و جانسون (۲۰۰۲) در پژوهشی نشان دادند که هوش هیجانی در آموزش و پرورش و امور تحصیلی جایگاه ویژه‌ای دارد و این‌که هوش هیجانی پایین باعث اختلال‌های رفتاری و ناسازگاری‌های رفتاری بیشتر در محیط‌های آموزشی می‌شود که این ناسازگاری‌ها خود باعث افت تحصیلی بیشتر آنها می‌شود. بنابراین، با توجه به اینکه خودناتوان‌سازی رفتاری ناسازگار تلقی می‌شود (کاکس، و جیولیانو، ۱۹۹۹؛ ماتا، استاتین، و نورمی، ۲۰۰۲) و همچنین احتمال بروز اختلال‌های رفتاری مانند سوء مصرف مواد و استفاده از الکل را افزایش می‌دهد (برگلاس و جونز، ۱۹۷۸)، می‌توان گفت که هوش هیجانی پیش‌بینی کننده معنادار خودناتوان‌سازی است.

بنابر آنچه تا کنون گفته شد، هدف از پژوهش حاضر تعیین رابطه سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و هوش هیجانی با خودناتوان‌سازی (رفتاری و ادعایی) است.

● روش

«جامعه آماری» این پژوهش شامل کلیه دانش‌آموزان پسر و دختر پایه چهارم متوسطه مدارس دولتی شهر تهران در نیمسال دوم تحصیلی ۹۰-۸۹ می‌باشد. آمار دقیق جامعه مشخص نیست ولی با توجه به آمار سال‌های گذشته حجم جامعه حدود ۳۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود که با توجه به جدول کرجسی و مورگان (۱۹۷۰) نمونه لازم برای این تعداد ۳۷۹ نفر می‌باشد. برای کفایت بهتر نمونه و احتراز از افت احتمالی،

نمونه‌ای به حجم ۴۸۰ نفر به روش نمونه‌گیری خوشه‌ای انتخاب شد. در نهایت پس از حذف ۶۰ فرم ناقص نمونه‌ای به حجم ۴۲۰ نفر شامل ۲۰۰ پسر و ۲۲۰ دختر با میانگین سنی ۱۷/۹۸ و انحراف معیار ۰/۵۸ سال به دست آمد.

● ابزارهای

□ الف. مقیاس ادراک از سبک فرزندپروری والدین^۲ ادراک فرد از نحوه عمل والدین با استفاده از «مقیاس ادراک از سبک فرزندپروری والدین» (گرولنیک، دسی، و راین، ۱۹۹۷) مورد ارزیابی قرار گرفت. این مقیاس دارای دو نسخه کودکان و دانشجویان است که در این پژوهش از نسخه دانشجویی آن استفاده شده است. این مقیاس همچنین برای استفاده آزمودنی‌هایی که در سال‌های پایانی نوجوانی یا کمی بزرگتر هستند، طراحی شده (به نقل از گرولنیک و همکاران، ۱۹۹۷) و دربرگیرنده ۴۲ ماده (۲۱ ماده در مورد مادر و ۲۱ ماده در مورد پدر) است که شش زیر مقیاس (مشارکت مادر، حمایت مادر از خود پیروی، مهرورزی مادر، مشارکت پدر، حمایت پدر از خود پیروی و مهرورزی پدر) را براساس مقیاس لیکرت هفت درجه‌ای (از ۱، کاملاً نادرست تا ۷، کاملاً درست) مورد سنجش قرار می‌دهد. قابلیت اعتماد این مقیاس در منبع اصلی با محاسبه آلفای کرونباخ بین ۰/۷۹ تا ۰/۸۶ گزارش شده است. در پژوهش حاضر آلفای کرونباخ ۰/۹۳ برای کل مقیاس و ضریب ۰/۸۵، ۰/۸۲، ۰/۸۷ به ترتیب برای خرده مقیاس‌های مشارکت، حمایت از خود پیروی و مهرورزی به دست آمد.

□ ب. مقیاس هوش هیجانی^۸: این مقیاس یک پرسشنامه ۳۳ ماده‌ای است که به وسیله شات و همکاران (۱۹۹۸) براساس مدل هوش هیجانی سالوی و می‌یر (۱۹۹۰؛ می‌یر و سالوی، ۱۹۹۷) ساخته شده است. مواد پرسشنامه سه مقوله سازه هوش هیجانی شامل تنظیم هیجان‌ها، بهره‌وری از هیجان‌ها و ارزیابی هیجان‌ها را در مقیاس ۵ درجه‌ای لیکرت از نمره یک (کاملاً مخالف) تا نمره پنج (کاملاً موافق) می‌سنجد. قابلیت اعتماد مواد پرسشنامه برحسب ضریب آلفای کرونباخ از ۰/۸۴ تا ۰/۹۰ (آستین، ساکلوفسک، هوانگ و مک کینی، ۲۰۰۴؛ ساکلوفسک، آستین و مینسکی، ۲۰۰۳؛ شات و همکاران، ۱۹۹۸) گزارش شده است. قابلیت اعتماد مقیاس با روش بازآزمایی در مورد یک نمونه ۲۸ نفری از دانشجویان به فاصله دو هفته ۰/۷۸ محاسبه شد (شات و

همکاران، ۱۹۹۸). اعتبار مقیاس هوش هیجانی نیز از طریق سنجش همبستگی آن با سازه‌های مرتبط، کافی گزارش شده است (آستین و همکاران، ۲۰۰۴؛ ساکولوفسک، آستین و مینسکی، ۲۰۰۳؛ شات و همکاران، ۱۹۹۸). خسرو جاوید (۱۳۸۱) قابلیت اعتماد آزمون را با استفاده از آلفای کرونباخ در هوش هیجانی کل ۰/۸۱، تنظیم هیجان‌ها ۰/۷۸، ارزیابی هیجان‌ها ۰/۶۷ و بهره‌وری از هیجان‌ها ۰/۵۰ گزارش نمود. در پژوهش حاضر آلفای کرونباخ ۰/۸۲ برای کل مقیاس و ضریب ۰/۶۷، ۰/۶۹، ۰/۵۴ به ترتیب برای خرده مقیاس‌های تنظیم هیجان‌ها، ارزیابی هیجان‌ها و بهره‌وری از هیجان‌ها به دست آمد.

□ ج. مقیاس خودناتوان‌سازی^۹: این مقیاس ۲۵ ماده‌ای توسط جونز و رودولت (۱۹۸۲) ساخته شد که گرایش افراد به خودناتوان‌سازی را با پاسخ‌های کاملاً موافق تا کاملاً مخالف می‌سنجد. همبستگی این مقیاس با سازه‌های مرتبط با آن مانند عذر تراشی و کمی سعی و تلاش در یک نمونه ۲۴۵ نفری از ۰/۲۷ تا ۰/۶۰ گزارش شده است. همچنین همسانی درونی آن از ۰/۳۸ تا ۰/۷۰ گزارش شده است (کاتلین و لورنس، ۱۹۹۹). مقیاس خودناتوان‌سازی توسط حیدری، دهقانی و خدایانه‌ی (۱۳۸۷) به فارسی ترجمه و ویژگی‌های روانسنجی آن مورد بررسی قرار گرفته است. پس از بررسی دقت ترجمه از طریق ترجمه مجدد و بررسی مفهوم بودن ماده‌های مقیاس، ویژگی‌های روانسنجی آن مورد بررسی قرار گرفت. نتایج تحلیل عوامل نشان داد که ۲۳ ماده از مقیاس خودناتوان‌سازی روی سه عامل دارای بار عاملی هستند که عبارتند از: خلق منفی، تلاش، و عذرتراشی؛ ترکیب خلق منفی و نمره معکوس شده تلاش نشان دهنده خودناتوان‌سازی رفتاری و ترکیب خلق منفی با عذرتراشی نشان دهنده خودناتوان‌سازی ادعایی است. قابلیت اعتماد مقیاس با روش آزمون مجدد ۰/۸۶ به دست آمد و با روش محاسبه همسانی درونی (آلفای کرونباخ) از ۰/۶۰ برای زیر مقیاس عذرتراشی تا ۰/۷۲ برای زیر مقیاس خلق منفی و از ۰/۶۷ برای خودناتوان‌سازی رفتاری تا ۰/۷۶ برای خودناتوان‌سازی کلی است. در پژوهش حاضر آلفای کرونباخ ۰/۶۹ برای کل مقیاس و ضریب ۰/۶۰ و ۰/۷۲ به ترتیب برای خرده مقیاس‌های خودناتوان‌سازی رفتاری و ادعایی به دست آمد.

● یافته‌ها

جدول ۱ شاخص‌های توصیفی مربوط به متغیرهای سبک‌های فرزندپروری ادراک شده، هوش هیجانی، خودناتوان‌سازی و مؤلفه‌های آن‌ها را نشان می‌دهد. همانطور که ملاحظه می‌شود ابعاد حمایت مادر از خودپیروی با ۴۲/۶۹، ارزیابی هیجان‌ها با ۵۱/۷۴ و خودناتوان‌سازی ادعایی با ۴۵/۷۶ دارای بیشترین میانگین هستند.

جدول ۱- شاخص‌های توصیفی متغیرهای پژوهش

متغیرها	شاخص‌ها	میانگین	انحراف معیار	کمینه	بیشینه
مشارکت مادر		۳۱/۸۰	۷/۴۹	۶	۴۲
حمایت مادر از خود پیروی		۴۲/۶۹	۹/۴۱	۱۴	۵۹
مهرورزی مادر		۳۱/۹۳	۷/۸۱	۹	۴۲
مشارکت پدر		۲۸/۱۵	۸/۰۶	۶	۴۲
حمایت پدر از خود پیروی		۴۱/۳۲	۱۰/۱۸	۹	۶۱
مهرورزی پدر		۳۱/۱۵	۷/۸۲	۶	۴۲
هوش هیجانی (نمره کل)		۱۳۱/۳۵	۱۲/۵۹	۷۵	۱۶۳
تنظیم هیجان‌ها		۴۱/۷۳	۴/۵۹	۲۲	۵۰
بهره‌وری از هیجان‌ها		۳۷/۸۷	۴/۹۲	۲۷	۶۴
ارزیابی هیجان‌ها		۵۱/۷۴	۶/۰۰	۲۱	۵۰
خودناتوان‌سازی (نمره کل)		۵۶/۹۲	۱۲/۶۱	۲۰	۸۸
خودناتوان‌سازی رفتاری		۳۴/۱۷	۹/۴۲	۹	۵۹
خودناتوان‌سازی ادعایی		۴۵/۷۶	۱۱/۱۷	۱۱	۷۵

برای نشان دادن رابطه بین متغیرهای پژوهش از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شده است و خلاصه نتایج مربوط به آن در جدول (۲) گزارش شده است. همانطور که ملاحظه می‌شود همه سبک‌های فرزندپروری ادراک شده با خودناتوان‌سازی و خرده مقیاس‌های آن رابطه منفی معنادار دارند که بیشترین همبستگی بین ادراک از مهرورزی پدر و خودناتوان‌سازی رفتاری به دست آمده است. روابط هوش هیجانی، خودناتوان‌سازی و ابعاد آنها نیز، بجز در دو مورد منفی و معنادار شده است که بیشترین همبستگی متعلق به بهره‌وری از هیجان‌ها و خودناتوان‌سازی رفتاری می‌باشد.

جدول ۲- همبستگی‌های متقابل متغیرهای پژوهش

متغیرها	خودناتوان‌سازی (نمره کل)	خودناتوان‌سازی رفتاری	خودناتوان‌سازی ادعایی
مشارکت مادر	-۰/۲۴**	-۰/۲۶**	-۰/۱۷**
حمایت مادر از خود پیروی	-۰/۲۴**	-۰/۲۷**	-۰/۱۶**
مهرورزی مادر	-۰/۲۸**	-۰/۳۱**	-۰/۱۹**
مشارکت پدر	-۰/۲۸**	-۰/۲۸**	-۰/۲۲**
حمایت پدر از خود پیروی	-۰/۲۷**	-۰/۲۷**	-۰/۱۹**
مهرورزی پدر	-۰/۳۰**	-۰/۳۲**	-۰/۲۲**
هوش هیجانی (نمره کل)	-۰/۳۱**	-۰/۳۷**	-۰/۱۷**
تنظیم هیجان‌ها	-۰/۱۷**	-۰/۲۳**	-۰/۰۵
بهره وری از هیجان‌ها	-۰/۴۲**	-۰/۴۶**	-۰/۲۹**
ارزیابی هیجان‌ها	-۰/۱۶**	-۰/۲۱**	-۰/۰۹

**p ≤ ۰/۰۱

به منظور بررسی ارتباط خودناتوان‌سازی (رفتاری و ادعایی) به وسیله سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و هوش هیجانی از رگرسیون چندگانه به روش گام به گام استفاده شد که خلاصه نتایج مربوط به آن در جداول ذیل گزارش شده است.

بر اساس نتایج جدول ۳، میزان F معنادار است و به طور کلی می‌توان گفت که متغیرهای ادراک از سبک فرزندپروری و هوش هیجانی خودناتوان‌سازی رفتاری را به طور معناداری پیش‌بینی می‌کنند. تحلیل رگرسیون گام به گام نشان داد که از میان متغیرهای سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و مؤلفه‌های هوش هیجانی، بهره وری از هیجان‌ها، ادراک از مهرورزی مادر و ادراک از مشارکت پدر توانستند در سه گام ۲۶/۲ درصد از واریانس خودناتوان‌سازی رفتاری را تبیین کنند. همانطور که ملاحظه می‌شود،

جدول ۳- خلاصه نتایج تحلیل واریانس مدل رگرسیون خودناتوان‌سازی رفتاری روی ادراک از سبک فرزندپروری و

هوش هیجانی

گام	متغیر پیش‌بین	df	SS	MS	F	R2	ΔR2
۱	بهره وری از هیجان‌ها	۱	۷۹۳۷/۱۷	۷۹۳۷/۱۷	۱۱۳/۳۳**	۰/۲۱	۰/۲۱**
۲	مهرورزی مادر	۲	۹۴۹۹/۳۳	۴۷۴۹/۶۶	۷۱/۴۷**	۰/۲۵	۰/۰۴**
۳	مشارکت پدر	۳	۹۹۵۴/۵۸	۳۳۱۸/۱۹	۵۰/۶۴**	۰/۲۶	۰/۰۱**

** : p ≤ ۰/۰۱

در اولین گام متغیر بهره‌وری از هیجان‌ها به تنهایی توانست ۲۱/۳ درصد از واریانس خودناتوان‌سازی رفتاری را تبیین کند. در گام دوم با ورود متغیر ادراک از مهرورزی مادر ضریب تبیین با افزایش معنادار ۴/۲ درصدی به ۲۵/۵ درصد و در سومین گام با اضافه شدن متغیر ادراک از مشارکت پدر با افزایش معنادار ۰/۷ درصدی به ۲۶/۲ درصد رسید. اضافه شدن دیگر متغیرها به مدل توان پیش‌بینی را افزایش دهد نداد، از این رو از مدل حذف شدند.

جدول ۴- خلاصه ضرایب استاندارد و غیر استاندارد برای متغیرهای موجود در مدل

گام	متغیر	B	SEB	β	t
۱	بهره‌وری از هیجان‌ها	-۰/۸۸	۰/۰۸	-۰/۴۶	-۱۰/۶۴**
۲	بهره‌وری از هیجان‌ها	-۰/۷۷	۰/۰۸	-۰/۴۰	-۹/۳۲**
	مهرورزی مادر	-۰/۲۵	۰/۰۵	-۰/۲۱	-۴/۸۴**
۳	بهره‌وری از هیجان‌ها	-۰/۷۵	۰/۰۸	-۰/۳۹	-۸/۹۸**
	مهرورزی مادر	-۰/۱۸	۰/۰۵	-۰/۱۵	-۳/۲۴**
	مشارکت پدر	-۰/۱۴	۰/۰۵	-۰/۱۲	-۲/۶۳**

** $p \leq 0.01$

ضرایب مدل رگرسیون گام به گام خودناتوان‌سازی رفتاری روی ادراک از سبک فرزندپروری و هوش هیجانی در جدول گزارش شده است. بررسی ضرایب رگرسیون در آخرین گام مدل نشان می‌دهد که از میان متغیرهای وارد شده به مدل، مؤلفه بهره‌وری از هیجان‌ها ($\beta = -0.39$, $p \leq 0.01$) دارای بیشترین اثر و بعد ادراک از مشارکت پدر ($\beta = -0.12$, $p \leq 0.01$) دارای کمترین اثر بر خودناتوان‌سازی رفتاری هستند. بنابراین می‌توان گفت هرچه بهره‌وری از هیجان‌ها، ادراک از مهرورزی مادر و ادراک از مشارکت پدر در افراد بیشتر باشد خودناتوان‌سازی رفتاری آن‌ها کمتر است.

بر اساس نتایج جدول (۵)، میزان F معنادار است و به طور کلی می‌توان گفت که متغیرهای ادراک از سبک فرزندپروری و هوش هیجانی خودناتوان‌سازی ادعایی را به طور معناداری پیش‌بینی می‌کنند. تحلیل رگرسیون گام به گام نشان داد که از میان متغیرهای سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و مؤلفه‌های هوش هیجانی، بهره‌وری از هیجان‌ها و ادراک از مشارکت پدر توانستند در دو گام ۱۱/۱ درصد از واریانس

جدول ۵- خلاصه نتایج تحلیل واریانس مدل رگرسیون خودناتوان‌سازی ادعایی روی ادراک از سبک فرزندپروری و هوش هیجانی

گام	متغیر پیش‌بین	df	SS	MS	F	R2	ΔR2
۱	بهره وری از هیجان‌ها	۱	۴۵۱۷/۴۵	۴۵۱۷/۴۵	۳۹/۴۵**	۰/۰۸	۰/۰۸**
۲	مشارکت پدر	۲	۵۸۳۱/۶۰	۲۹۱۵/۸۰	۲۶/۱۲**	۰/۱۱	۰/۰۳**

** $p \leq 0/01$

خودناتوان‌سازی ادعایی را تبیین کنند. همانطور که ملاحظه می‌شود، در اولین گام متغیر بهره وری از هیجان‌ها به تنهایی توانست ۸/۶ درصد از واریانس خودناتوان‌سازی ادعایی را تبیین کند و در گام دوم با ورود متغیر ادراک از مشارکت پدر ضریب تبیین با افزایش معنادار ۲/۵ درصدی به ۱۱/۱ درصد رسید. اضافه شدن دیگر متغیرها به مدل توان پیش‌بینی را افزایش نداد، از این رو از مدل حذف شدند.

ضرایب معیار غیر معیار مدل رگرسیون گام به گام خودناتوان‌سازی ادعایی روی ادراک از سبک فرزندپروری و هوش هیجانی در جدول (۶) گزارش شده است. بررسی ضرایب رگرسیون در آخرین گام مدل نشان می‌دهد که از میان متغیرهای وارد شده به مدل، مؤلفه بهره‌وری از هیجان‌ها ($\beta = -0/25$, $p \leq 0/01$) دارای بیشترین اثر و بعد ادراک از مشارکت پدر ($\beta = -0/16$, $p \leq 0/01$) دارای کمترین اثر بر خودناتوان‌سازی ادعایی هستند. بنابراین می‌توان گفت هرچه بهره وری از هیجان‌ها و ادراک از مشارکت پدر در افراد بیشتر باشد خودناتوان‌سازی ادعایی آن‌ها کمتر است.

جدول ۶- خلاصه ضرایب استاندارد و غیر استاندارد برای متغیرهای موجود در مدل

گام	متغیر	B	SEB	β	t
۱	بهره وری از هیجان‌ها	-۰/۶۶	۰/۱۰	-۰/۲۹	-۶/۲۸xx
۲	بهره وری از هیجان‌ها	-۰/۵۸	۰/۱۰	-۰/۲۵	-۵/۴۱xx
	مشارکت پدر	-۰/۲۲	۰/۰۶	-۰/۱۶	-۳/۴۳xx

** $p \leq 0/01$

● بحث و نتیجه‌گیری

○ یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که سبک‌های فرزندپروری ادراک شده، هوش هیجانی و مؤلفه‌های آن رابطه منفی معنادار با خودناتوان‌سازی (رفتاری و ادعایی)

دارند. به دنبال آن میزان F نشان می‌دهد که به طور کلی متغیرهای ادراک از سبک فرزندپروری و هوش هیجانی هر دو خرده مقیاس خودناتوان‌سازی (رفتاری و ادعایی) را به طور معناداری پیش‌بینی می‌کنند. در بررسی جزئی‌تر که از طریق تحلیل رگرسیون گام به گام انجام شد، مؤلفه‌هایی که دارای بیشترین قدرت پیش‌بینی هستند مشخص شدند. این مؤلفه‌ها به ترتیب قدرت پیش‌بینی برای خودناتوان‌سازی رفتاری شامل بهره‌وری از هیجان‌ها، ادراک از مهرورزی مادر، ادراک از مشارکت پدر، و برای خودناتوان‌سازی ادعایی شامل بهره‌وری از هیجان‌ها و ادراک از مشارکت پدر می‌شوند. بنابراین، سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و مؤلفه‌های هوش هیجانی پیش‌بینی‌کننده معنادار خودناتوان‌سازی هستند.

○ یافته‌های این پژوهش در زمینه رابطه سبک‌های فرزندپروری ادراک شده و خودناتوان‌سازی با یافته‌های پژوهش‌های پیشین در این زمینه هماهنگی دارد (حیدری و همکاران، ۱۳۸۸؛ وانست، و کلیتمن، ۲۰۰۶؛ هیرابایاشی، ۲۰۰۵؛ گریون و همکاران، ۲۰۰۰). قابلیت پیش‌بینی خودناتوان‌سازی از طریق ادراک از مهرورزی مادر و ادراک از مشارکت پدر که هر دو در بعد محبت و توجه بالا هستند، نشان دهنده اهمیت محبت و گرمی روابط والدینی در ایجاد رفتار خودناتوان‌سازی است. به لحاظ نظری این یافته‌ها با نظریه برگلاس و جونز (۱۹۷۸) مبنی بر وجود سابقه عدم دریافت محبت بی‌قید و شرط در افراد خودناتوان‌ساز و همچنین نظریه بالبی (۱۹۷۷) مبنی بر تأثیر دلبستگی ایمن در ایجاد احساس خودارزشمندی در دوران بزرگسالی، همخوانی دارد.

○ باید اشاره کرد که علی‌رغم پیگیری‌های پژوهشگر تا کنون رابطه هوش هیجانی و خودناتوان‌سازی مورد بررسی قرار نگرفته است و این شاید اولین تلاش در این زمینه باشد. با این حال، همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، خودناتوان‌سازی رفتاری ناسازگار تلقی می‌شود (کاکس، و جیولیانو، ۱۹۹۹؛ ماتا و همکاران، ۲۰۰۲) و هوش هیجانی نیز رابطه منفی و معناداری با ناسازگاری و رفتارهای نابهنجار دارد (پراکت و همکاران، ۲۰۰۴). بنابراین، نتایج این پژوهش مبنی بر قابلیت پیش‌بینی بالای خودناتوان‌سازی از طریق مؤلفه بهره‌وری از هیجان‌ها، نشان می‌دهد که هوش هیجانی نقش بسزایی در افزایش و یا کاهش استفاده از رفتار خودناتوان‌سازی دارد. از بعد نظری نیز، این یافته‌ها با نظریه شخصیت کلی (۱۹۹۵) که معتقد بود رفتار در فرایندهای شناختی و ادراک فرد

از جهان ریشه دارد، همسو می‌باشد. نکته قابل تأمل درباره نتایج رابطه هوش هیجانی و خودناتوان‌سازی آن است که از میان مؤلفه‌های هوش هیجانی، مؤلفه به‌کارگیری و بهره‌وری از هیجان‌ها که ظهور بیشتری در رفتار فرد دارد به عنوان بهترین پیش‌بین خودناتوان‌سازی، که عمدتاً متغیری رفتاری است، به دست آمد. یافته‌ها بیانگر آن است که می‌توان از طریق محبت و مشارکت بیشتر والدین در امر فرزندپروری و نیز آموزش مهارت‌های هوش هیجانی از آثار زیانبار رفتار خودناتوان‌سازی جلوگیری به عمل آورد.

○ پایه تحصیلی آزمودنی‌ها (دانش‌آموزان پایه چهارم) و نوع پژوهش (همبستگی) محدودیت‌های را در زمینه گسترش یافته‌ها، تفسیرها و اسنادهای علت شناختی متغیرهای بررسی شده پدید می‌آورد که باید در نظر گرفته شود. علاوه بر این، مشکلات مربوط به روایی ابزار خودناتوان‌سازی که در گام‌های آغازین است را نباید از نظر دور داشت.

○ با توجه به این‌که برای اولین بار است که رابطه هوش هیجانی و خودناتوان‌سازی مورد بررسی قرار می‌گیرد، پیشنهاد می‌شود برای بررسی جامع‌تر و دقیق‌تر تأثیر هوش هیجانی بر خودناتوان‌سازی، با آموزش مهارت‌های هوش هیجانی در طول یک دوره تأثیر آن بر استفاده از رفتار خودناتوان‌سازی سنجیده شود. همچنین، پیشنهاد می‌شود که رابطه این دو متغیر در دیگر پایه‌های تحصیلی و نیز نمونه‌های دانشجویی مورد بررسی مجدد قرار گیرد تا از این طریق امکان تعمیم یافته‌ها به گروه‌های سنی و تحصیلی مختلف فراهم آید.



یادداشت‌ها

- | | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| 1- self handicapping | 2- behavioral |
| 3- claimed | 4- parenting style |
| 5- Bowlby, J. | 6- emotional intelligence |
| 7- Perception of Parents Scale | 8- Emotional Intelligence Scale |
| 9- Self Handicapping Scale | |

منابع

- حیدری، محمود. (۱۳۸۹). بررسی جایگاه خودناتوان‌سازی در مدل ساختاری پیش‌بینی موفقیت تحصیلی. پایان نامه دکتری، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.

- حیدری، محمود؛ دهقانی، محسن؛ و خداپناهی، محمد کریم. (۱۳۸۸). بررسی تأثیر شیوه فرزندپروری ادراک شده و جنس بر خودناتوان‌سازی. *فصل‌نامه خانواده‌پژوهی*، دوره پنجم، ۱۸، ۱۳۷-۱۲۵.
- خسرو جاوید، مهناز (۱۳۸۱)، *بررسی اعتبار و روایی سازه مقیاس هوش هیجانی شوت در نوجوانان*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- Arkin, R. M., & Baumgardner, A. H. (1985). Self-handicapping. In J. Harvey & G. Weary (Eds.), *Attribution: Basic issues and applications* (pp. 169-202). New York: Academic Press.
- Austin, E. J., Saklofske, D. H., Huang, S. H., & McKenney, D. (2004). Measurement of trait emotional intelligence: Testing and cross-validating a modified version of Schutte et al.'s (1998) measure. *Personality and Individual Differences*, 36, 555-562.
- Bar-On, R., & Parker, J. (2000). *The handbook of emotional intelligence*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Berglas, S. (1990). Self-handicapping: Etiological and diagnostic considerations. In R. Higgins, C. R. Snyder, & S. Berglas (Eds.), *Self-handicapping: The paradox that isn't* (pp. 152-186). New York: Plenum.
- Berglas, S., & Jones, E. E. (1978). Drug choice as a self-handicapping strategy in response to noncontingent success. *Journal of Personality and Social Psychology*, 36, 405-417.
- Bracket, M. A., Mayer, J. D., & Warner, R. M. (2004). Emotional intelligence and its relation to everyday behavior. *Personality and Individual Differences*, 36, 1387-1420.
- Covington, M. V. (2000). Goal theory, motivation, and school achievement: An integrative review. *Annual Review of Psychology*, 51, 171-200.
- Cox, C. B., & Giuliano, T. A. (1999). Constructing obstacles versus making excuses: Examining perceivers' reactions to behavioral and self-reported self-handicapping. *Journal of Social Behavior and Personality*, 14, 419-433.
- Greaven, S. H., Santor, D. A., Thompson, R., & Zuroff, D. C. (2000). Adolescent self-handicapping, depressive affect, and maternal parenting style. *Journal of Youth and Adolescence*, 29, 631-464.
- Grolnick, W. S., Deci, E. L., & Ryan, R. M. (1977). Internalization within the family: The self-determination theory perspective. In J. E. Grusec & L. Kuczynski (Eds.), *Parenting and children's internalization of values: A handbook of contemporary theory* (pp. 135-161). New York: Wiley.
- Hirabayashi, K. E. (2005). *The role of parenting style on self handicapping and defensive pessimism in Asian American college students*. Unpublished doctoral dissertation, University of Southern California, USA.
- Jones, E. E., & Rhodewalt, F. (1982). *The Self-Handicapping Scale*. Princeton, NJ: Princeton University.

- Kathleen, A. M., & Lawrence, R. B. (1999). Is the self-handicapping scale reliable in non-academic achievement domains? *Personality and Individual Differences, 27*, 11-901.
- Kelly, G. A. (1955). A theory of personality: The psychology of personal constructs. In R. Bar-On & J. Parker (Ed's.), *The Handbook of Emotional Intelligence*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Krejcie, R. V., & Morgan, D. W. (1970). Determining sample size for research activities. *Journal of Educational and Psychological Measurement, 30*, 607-610.
- Leary, M. R., & Shepperd, J. A. (1986). Behavioral self-handicaps versus self-reported handicaps: A conceptual note. *Journal of Personality and Social Psychology, 51*, 1265-1268.
- Maata, S., Stattin, H., & Nurmi, J. E. (2002). Achievement strategies at school: Types and correlates. *Journal of Adolescence, 25*, 31-46.
- Martin, A. J., Marsh, H. W., & Debus, R. L. (2001). Self-handicapping and defensive pessimism: Exploring a model of predictors and outcomes from a self-protection perspective. *Journal of Educational Psychology, 93*, 87-102.
- Moore, L. K. (2006). *My parents made me do it! Parental influences on self-handicapping: Athlete's perceptions and goal orientation*. Unpublished doctoral dissertation, the university of New Hampshire, USA.
- Rhodewalt, F. (1990). Self-handicappers: Individual differences in the preference for anticipatory, self-protective acts. In R. Higgins, C. R. Snyder, & S. Berglas (Eds.), *Self-handicapping: The paradox that isn't* (pp. 69-106). New York: Plenum.
- Rhodewalt, F., & Hill, S.K. (1995). Self-handicapping in the classroom: The effects of claimed self-handicaps on responses to academic failure. *Basic and Applied Social Psychology, 16*, 397-416.
- Rhodewalt, F., & Tragakis, M. W. (2002). Self-handicapping and the social self: The cost and rewards of interpersonal self-construction. In J. P. Forgas & K. D. Williams (Eds.), *The social self: Cognitive, interpersonal, and intergroup perspectives* (pp. 121-140). New York: Psychology Press.
- Rhodewalt, F., & Vohs, K. (2005). Defensive strategies, Motivation, and the self: A Self-regulatory process view. In A. J. Elliot & C. S. Dweck (Eds.), *Handbook of competence and motivation* (pp. 548-565). New York: Guilford Press.
- Sahranc, U. (2011). An investigation of the relationships between self-handicapping, depression, anxiety, and stress. *International Online Journal of Educational Sciences, 3*, 526-540.
- Saklofske, D. H., Austin, E. J., & Minski, P. S. (2003). Factor structure and validity of a trait emotional intelligence measure. *Personality and Individual Differences, 34*, 707-721.
- Salovey, P., & Mayer, J. D. (1990). Emotional intelligence. *Imagination, Cognition and Personality, 9*, 185-211.

- Schmitt, D. P., & Allik, J. (2005). Simultaneous administration of the Rosenberg Self-Esteem Scale in 53 nations: Exploring the universal and culture-specific features of global self-esteem. *Journal of Personality and Social Psychology*, 89, 623-642.
- Schutte, N.S., Malouff, J.M., Hall, L.E., Haggerty, D.J., Cooper, J.T., Golden, C.J. & Dornheim, L. (1998). Development and validation of a measure of emotional intelligence. *Personality and Individual Differences*, 25, 167-177.
- Thomas, C. R., & Gadbois, S. A. (2007). Academic self-handicapping: The role of self-concept clarity and students' learning strategies. *British Journal of Educational Psychology*, 77, 101-119.
- Trinidad, D. R., & Johnson, C. A. (2002). The association between emotional intelligence and early adolescent tobacco and alcohol use. *Personality and Individual Differences*, 32, 95-105.
- Urdu, T., & Midgley, C. (2001). Academic self-handicapping: What we know, what more there is to learn. *Educational Psychology Review*, 13, 115-138.
- Uysal, A., & Knee, C. R. (2012). Low trait self-control predicts self-handicapping. *Journal of Personality*, 80, 59-78.
- Want, J., & Kleitman, S. (2006). Imposter phenomenon and self-handicapping: Links with parenting styles and self-confidence. *Personality and Individual Differences*, 40, 961-971.

